



رمزگشایی زبان مردان

استفن جیمز | دیوید توماس

ترجمه: مهدی

www.ketab.ir

James, Stephen

جیمز، استفن، ۱۹۷۳ - م.

رمزگویی زبان / استفن جیمز و دیوید توماس: ترجمه‌ی مریم تقدیسی.

تهران: آژدها، ۱۳۹۶.

ISBN: 978-600-8029-35-9

شابک:

فهرست‌نویسی / اسامی اصطلاحات

«YUP» «NOPE» «MAYBE»: A Woman's Guide To Writing

More Out Of The Language Of Men.

موضوع: ۱. زن‌شویی (مسیحیت) ۲. زناشویی - ارتباط ۳. روابط بین اشخاص

-- جنبه‌های مذهبی -- مسیحیت

Thomas, David

توماس، دیوید، ۱۹۶۸ - م

تقدیسی، مریم، ۱۳۴۲ - مترجم

۲۴۸/۸۴۴

BV۸۳۵/ج۹ر۸

۱۳۹۶

۴۸۶/۴۱

شماره کتابشناسی ملی:



رمزگشایی زبان مردان

استان جیمز | دیوید توماس

مریم تقی پور

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۹۷

تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۹-۳۵-۹

کلیه حقوق محفوظ است.

خیابان انقلاب اسلامی، رویه روی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۹۰

تلفن: ۶۶۴۰۴۵۳۲

Email: PendarTaban@gmail.com



پندارتابان

کلیه حقوق محفوظ می باشد.

فهرست

۷ مقدمه

آیا مردان واقعا آنقدر که نشان نشان می دهد از همه چیز بی خبرند؟

۲۱ آره. نه. شاید

رمزگشایی زبان مردان

۳۷ من گم نشده ام

چرا مردان نمی ایستند تا آدرس بپرسند؟

۱۳ فقط یک دقیقه دیگر

چرا مردان این قدر در توالت می مانند؟

۷۵ نمی توانی تا هالف تایم صبر کنی؟

بین ورزش و مردان چه رابطه ای وجود دارد؟

می‌خواهی؟ ۱۰۳

آیا مردان همیشه به روابط جنسی فکر می‌کنند؟

مشکل تو اینجاست که ۱۳۳

چرا همیشه سعی می‌کند راه‌حلی برای مشکلاتم پیدا کند؟

تو خیلی حساسی! ۱۶۳

یا مر از رِقاَ از نظر احساسی بی‌بست دارند؟

به چه حد می‌کُردی؟ ۱۹۳

چرا زنان همیشه سؤال درباره‌ی مردان دارند؟

نتیجه‌گیری ۲۰۷

بعد از همه‌ی این‌ها از ما انتظار نتیجه‌گیری هم دارید؟

مردم

آیا مردان واقعاً آن‌قدر که ظاهرشان نشان می‌دهد از همه چیز بی‌خبرند؟

چرا یک کتاب دیگر درباره‌ی زنان و مردان؟ سؤال بسیار خوبی است. همه چیز از شبی در تابستان سال گذشته شروع شد که من (استفن) با همسرم مشغول تماشای تلویزیون بودیم. برای خانه گرم بود و به همین دلیل بلند شدم تا ترموستات را روی یک کثیفه تنظیم کنم. همسرم پرسید: «گرم‌ت شده؟ چون من دارم یی می‌کنم.» چند دقیقه بعد بلند شد تا یک لیوان آب بردارد. متوجه شدم در حالی که از کنار ترموستات رد می‌شد آن را به حالت قبلی‌اش برگرداند. من این را نادیده می‌گرفتم، ولی از آنجا که یک مرد هستم نمی‌توانستم اهمیت ندهم. در نتیجه جنگ خاموشی بر سر ترموستات در گرفت - فقط یک درگیری بدون کلام با ترفندهای بی‌سر و صدا و روش‌های مکارانه. درجه‌ی ترموستات تمام شب عقب و جلو می‌رفت و ما هر دو

در این جنگ بازنده بودیم. من همچنان گرم بود و او همچنان سردش بود.

برای این که صلح و آرامش را در خانه برقرار کنم، از یکی از دوستانم که مهندس مکانیک بود و سیستم‌های گرمایشی و سرمایشی را طراحی می‌کرد، کمک خواستم. او توضیح داد که: «اتلاف گرما عملکردی است که در محدوده‌ی سطح صورت می‌گیرد (T^2)، تولید گرما عملکردی است مربوط به حجم (T^3)، پس نسبت تولید به اتلاف ما متسبب است با شعاع دایره.»

بالمالتی که انگار همان لحظه یک لقمه پنیر فاسد از گلویم پایین رفته بود پرسیدم: «ماه؟»

گفت: «هر چه کوچک‌تر باشی بیش‌تر سردت می‌شود.» این مرا به فکر واداشت. تصمیم گرفتم تحقیقاتی درباره‌اش انجام بدهم. فهمیدم زنان به دلیل عادت ماهانه، بیش‌تر در معرض کم‌خونی قرار دارند و به همین دلیل بیش‌تر احساس سرما می‌کنند. همچنین متوجه شدم که حرارت مرکزی بدن زنان کمی متغیر است تا بتواند محیط رشد سالم‌تری را برای جنین فراهم کند. نتیجه وقتی که حرارت مرکزی بدن زن کمی اُفت می‌کند، کم‌خونی از اندام‌های انتهایی در مرکز بدن جمع می‌شود. در صورتی که وقتی حرارت مرکزی بدن مرد کمی اُفت می‌کند، مشکلی برای او ایجاد نمی‌شود. همه‌ی این‌ها منطقی به نظر می‌رسید و دلیل این مسئله را روشن می‌کرد که چرا همسر کوچولوی من حتی در تابستان

هم وقتی در ماشین بود، بخاری داخل صندلی ماشین را روشن می‌کرد.

روزی وقتی با دیوید، دوست و همکارم در نوشتن کتاب، قهوه می‌خوردیم، جریان آن درگیری را تعریف کردم و از او پرسیدم: «چرا در حالی که خدا زن و مرد را کاملاً متفاوت آفریده، از ما خواسته تا زندگی مسرک با هم بسازیم و روابط صمیمانه‌ای با هم داشته باشیم؟ ظالم را احتمال زیادی برای درگیری و سوءتفاهم وجود دارد. واقعاً خدا بی‌انده است؟ کاش مردان کتابی برای زنان می‌نوشتند و برایشان توضیح می‌دادند که واقعاً چطور فکر می‌کنند.»

«ایده‌ی خیلی خوبی است، دیوید.»

در حالی که برای نوشتن این کتاب تحقیقاتی را انجام می‌دادیم، درس‌هایی را به خاطر می‌آوردیم که در دبیرستان خوانده بودیم. مثلاً این که تفاوت‌های بیولوژیکی و اساسی زیاد بین زنان و مردان وجود دارد. با در نظر گرفتن ساختار مغز زن و مرد و بیولوژی‌های متفاوت آنها، این تفاوت‌ها به راحتی قابل تشخیص هستند.

مثلاً ارتباط بین دو نیمکره‌ی مغز مردان کم‌تر از این ارتباط در دو نیمکره‌ی مغز زنان است، که این نشان می‌دهد چرا مردان مهارت‌های بیش‌تری در استدلال‌های انتزاعی دارند و هوش تجسمی و فضایی آنها بیش‌تر است (و این که چرا مردان بیش‌تر مهندس می‌شوند). در حالی که بین نیمکره‌های چپ و راست مغز زنان ارتباطات و اتصالات بیش‌تری وجود دارد که نشان می‌دهد چرا زنان عموماً در مهارت‌های

کلامی و نوشتاری قوی‌ترند، چرا قدرت یادگیری زبان در آن‌ها بیش‌تر است و دارای شهود و حس همدلی بیش‌تری هستند (و چرا زنان بیش‌تر مشاور می‌شوند).

شاعری به نام «رابرت بلای» مغز زن را «آبریزگراه» ارتباطات نامیده، در حالی که ارتباطات مغز مرد را «کوره‌راه کج و کوله‌ی محلی» توصیف کرده است. شاید شما هم مثل ما کنج‌کاو باشید که «آیند چرا از ما خواسته شده است آبریزگراه و کوره‌راه کج و کوله‌ی محلی را با هم طی کنیم.

مسئله‌ی بزرگ جنسیت
جنسیت تقریباً همای جنس‌های زندگی ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. زنانگی یا مردانگی در فرهنگ، مردم‌شناسی و اعتقادات ما ریشه دوانیده - در قلب، ذهن و جسم ما حک شده است. ما از سنین بسیار پایین از جنسیت‌مان آگاه می‌شویم. بچه‌ها صفات‌های جنسیتی را حتی قبل از آن‌که به تفاوت‌های قد یا رنگ‌پوست و با قومی پی ببرند تشخیص می‌دهند.

این نظریه که روابط جنسی در مرکز زندگی ما قرار دارند نه جدید است و نه خیلی پیچیده. همه‌ی ما کاملاً از شدت حاکمیت آن مطلع هستیم. فرهنگ ما آکنده از مضامین جنسی، الگوهای جنسی و کنایه‌هایی در ارتباط با مسائل جنسی است. واژه‌نامه‌ی این مقوله در تبلیغات پیش‌پاافتاده تا مسائل سطح بالای هنری رایج است.

مسئله‌ی جنسیت مسئله‌ای فراگیر است. کافیست به سوپرمارکت محلاتان سری بزنید. محال است یک ساک آذوقه بخرید و در معرض سلیلی از مسائل جنسیتی قرار نگیرید. دفعه‌ی بعدی که در صف پرداخت منتظرید به مجله‌ها نگاهی بیندازید: عالم، مردم، ما، سرگرمی، فتگی، روابط جنسی همه جا حاضر است. حتی در صفحات وایرد، مجله‌ی علمی و فناوری، که برنده‌ی جوایزی هم شده و من (استفن) در آن آهنگ هستم هم دیده می‌شود. در یکی از نسخه‌های آن در حباب زرد رنگ، بزرگی که حباب توجه زیادی هم می‌کرد روی جلد آن نوشته شده بود: «زن، روابط جنسی و علم اوج لذت جنسی». این تیتیر تبلیغاتی مقاله‌ای بود که در آن در تحقیقاتی علمی درباره‌ی تولید وایاگرا برای زنان بررسی شده بود (نیازی به حدس زدن نیست. معلوم است که اولین مقاله‌ای که در آن مجله خواندم همین بود).

همه‌ی این توجهات به مسئله‌ی روابط جنسی، قسمتی از توطئه‌ی جناح چپ نیست. (علی‌رغم آنچه که راش نیسباو گفته است) مسئله‌ی روابط جنسی همه جا هست فقط به دلیلی ساده: این مسئله رکن محوری تجربه‌ی انسانی ما را تشکیل می‌دهد. تبلیغاتی که در طریق مسائل جنسی انجام می‌شوند موفق‌اند، چون مسئولان تبلیغات می‌دانند که این موضوع مرکز وجود انسان را تحریک می‌کند. حتی در انجیل هم در این باره بسیار صحبت شده و آن را با معنویت و نزدیکی با خدا ارتباط داده‌اند.

دخترک و مردکی

حدوداً همزمان با شروع صحبت درباره‌ی این کتاب، من (دیوید) با زوجی که در دو شهر مختلف زندگی می‌کردند مشاوره‌ی قبل از ازدواج می‌کردم. آن‌ها را در هر آخر هفته که داماد آینده در شهر بود ملاقات می‌کردم. داماد به قول معروف بسیار کم‌حرف بود. به قول زنان «از لحاظ احساسی بی‌بست داشت.» ما در اینجا فقط او را «مردکی» می‌نامیم که نمی‌توانست حرف بزند «می‌نامیم».

مردکی آینده‌ی ما پر حرف بود. (اگر بتوانید مجسم کنید) در اینجا تنها به او می‌گویم «دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند». به دلیل رابطه‌ی دوستانه، خواسته‌ی دختر این بود که هر روز در پایان روز تلفنی با هم حرف بزنند تا فقط «صدای هم را بشنوند.» «مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» از این مراسم شبانه تبعیت می‌کرد ولی همه چیز طبق برنامه‌ریزی پیش نمی‌رفت.

بنا بر خواسته‌ی «دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند» آن‌ها هر شب ده تا پانزده دقیقه آزادانه با هم گپ می‌زدند. این البته فقط بخشی بود که دخترک درباره‌ی روزی که پشت سر گذاشته رد حرف می‌زد. برای صبحانه چه خورده بود؛ از کدام مسیر سر کارش رفته بود. روابط سر کار چگونه پیش می‌رفت؛ خرده‌کارهایی که باید بعد از کارش انجام می‌داد؛ با چه کسی و در چه وقتی در آن روز تلفنی حرف زده بود؛ مادرش درباره‌ی کسانی که آن روز با آن‌ها تلفنی حرف زده بود چه می‌گفت؛ مطمئن شود که او می‌داند برد پیت و آنجلینا جولی

منتظر فرزندی بودند؛ آموزش‌های دُوی نیمه‌ماراثن او چطور پیش می‌رفت؛ و صحبت درباره‌ی برنامه‌های آخر هفته که او به شهر می‌آمد.

«مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» گاهی «آره»، «نه» یا «شایدی» می‌پراند و هرازگاهی هم به دنبال آن یک «آه - ها» هم می‌آمد.

بخش بعدی مکالمات شبانه بیش‌تر به سکوت می‌گذشت. «مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» با خودش فکر می‌کرد: «اگر حرفی باقی نمانده که بگویند چرا باید پشت خط بمانند؟» بالاخره یک شب خسته از مکالمات آنی که در طی روز بابت فروش انجام می‌داد، شهامتش را جمع کرد و گفت: «این احمقانه است. اگر حرفمان تمام شده باید تلفن را قطع کنیم.»

«دختری که نمی‌توانست حرف نزند» تلاش می‌آیوسانه برای ایجاد نوعی ارتباط، این مسئله را در مشاوره‌ی بعدی مطرح کرد. به «مردی که نمی‌توانست حرف بزند» گفت: «من ترجیح می‌دهم به جای قطع کردن تلفن حداقل صدای نفس کشیدن تو را پای تلفن بشنوم.» «مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» با سکوت از این حرف استقبال کرد.

«دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند» عهد کرد که از این به بعد زیاد حرف نزند. او به این نتیجه رسیده بود که برای حفظ این رابطه تلاش زیادی انجام داده بود و این فقط یکی از نمونه‌های آن

بود. راهحل او این بود که صبورانه منتظر بماند تا «مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» مکالمه‌ی تلفنی را رهبری کند. مردک از این طریق می‌توانست علاقه‌اش را به او و به ارتباطشان نشان دهد.

یادم می‌آید که با خود فکر می‌کردم: دیگر نمی‌توانم برای این‌که بینم این ارتباط به کجا می‌کشد صبر کنم.

روزی برای جلسه‌ی بعدی مشاوره آمدند پرسیدم: «عاقبت اهل جدید به کجا کشیده است؟» «دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند» ترارش داد که اولین تلفن شبانه بعد از آخرین جلسه‌ی مشاوره همان‌طور شروع شد که همیشه شروع می‌شد، یعنی با توضیحات دختر درباره‌ی فعالیت‌های روزانه‌اش و تبادل اطلاعات سازماندهی امور. تازه آن وقت بود که عهدش درباره‌ی سکوت را، که حالا مقدس به نظر می‌رسید، به خاطر آورد.

«من برای مدتی به اندازه‌ی ... صبر می‌کنم پنج دقیقه یا بیشتر ساکت ماندم، تا وقتی که ... تا وقتی که ... تا وقتی که دیگر نتوانسته بود تحمل کند.»

بنا بر گفته‌های «مردکی که نمی‌توانست حرف بزند» در این نقطه دختر فریاد کشیده بود که: «خب، حداقل به من بگو الان چه پوشیده‌ای! اصلاً می‌دانی حرف زدن یعنی چه؟»

وقتی مردک از «دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند» چغلی می‌کرد دختر به سمت دیگری نگاه می‌کرد، ولی بعد به طرف من

برگشت و در حالی که هنوز پر از انرژی بود گفت: « جواب این سؤال را به من بدهید "دکتر فیل". آیا واقعاً او همان قدر که به نظر می‌رسد از همه چیز بی‌خبر است؟ کاش کسی می‌توانست در این باره کتابی بنویسد که در سر مردان چه می‌گذرد! »

با خودم فکر کردم: حالا که به این موضوع اشاره کردید ...

زبان مردان

مردکی که نمی‌توانست حرف بزند و دخترکی که نمی‌توانست ساکت بماند به نوعی نمونه‌های مالتی‌آمیزند، ولی رابطه‌ی آن‌ها یک بُعد از تأثیری را نشان می‌دهد که نشان‌های بین زنان و مردان می‌تواند بر رابطه‌ی صمیمانه و اصیل آن‌ها ایجاد کند. وقتی دو مرد دوستانه با هم گپ می‌زنند فقط با چند تا سر تکان دادن و تأیید کردن و گاهی چند بد و بیراه مناسب با هم ارتباط برقرار می‌دهند؛ ولی از دیدگاه زنان، مردان نمی‌توانند روشن و واضح منظورشان را برسانند. حرفی که یک زن از مرد می‌شنود، حرفی که مرد نمی‌زند و حرفی که زن می‌کند بزند، اغلب ربطی به هم ندارند. به این چند مثال توجه کنید:

زن از مرد سؤال می‌کند: « آیا از رابطه‌ای که داریم راضی هستی؟ »

مرد جواب می‌دهد: « آره ».

زن می‌شنود: « آن قدر هم راضی نیست »، در حالی که شاید

منظور مرد این است که: « از این بهتر نمی‌شود. »